

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱))

به نام خداوند بخشنده مهربان یکی از فضیلت های سوره حمد این است که از ابن عباس نقل شده که گفته هر کس بسم الله الرحمن الرحيم را در هنگام خواندن سوره های قرآن ترک کند چنان است که یکی از ۱۱۴ آیه از کتاب خدا را ترک کرده است از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای تعالی سبع المثانی سوال شد آن حضرت در پاسخ فرمود منظور از سبع المثانی سوره حمد است که هفت آیه دارد و بسم الله الرحمن الرحيم یکی از آیات آن است از ابی بن کعب نقل شده است که پیامبر فرمود هر مسلمانی که سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که گویا دو ثلث قرآن را خوانده است و به هر زن و مرد مومن صدقه داده است.

در تفسیر المیزان علامه فرمودند که هر سوره ای غرض خاص و معنای خاصی را ایفا می کند زیرا که تا سوره تمام نشود آن غرض نیز تمام نمی شود بنابراین جمله بسم الله در هر یک از سوره ها راجع به آن غرض واحدی است که در خصوص آن سوره تعقیب شده است از بسم الله در سوره حمد راجع به غرضی است که در خصوص این سوره هست و آن معنایی است که از آن به دست می آید و آن هم به خداست اما نه تنها به زبان بلکه به اظهار عبودیت بآ در ابتدای بسم الله معنای ابتدائیت را دارد در حقیقت می خواهیم اخلاص در مقام عبودیت و گفتگوی با خدا را به حد کمال برسانیم و بگوییم پروردگارا جمله را با نام تو آغاز می کنم تا این عمل نشانه و مارک تو را داشته باشد.

اما اسم کلمه اسم از ماده سمعه اشتقاق یافته به معنای داغ و علامتی است که بر گوسفندان می زدند تا مشخص شود کدام یک از کدام شخص است و ممکن است

از کلمه سمو به معنای بلندی باشد مبدا اشتقاقش هر چه باشد کاری نداریم فعلاً آنچه لغت و عرف از لفظ اسم میفهمد دلالت کننده است و معلوم است که لازمه این معنا آن است که اسم غیر از مدلول و مسما است.

اما لفظ جلاله الله اصل آن آلاله بوده که همزه دومی در اثر کثرت استعمال حذف شده و به صورت الله در آمده است کلمه ممکن است از ماده اله باشد به معنای پرستش و ممکن است از ماده وله باشد به معنای تحیر و سرگردانی کلمه نام برده بر وزن فعال به معنای مفعول یعنی مألوه است اگر خدای را اله گویند چون مألوه و معبود است کلمه الله در اثر غلبه استعمال علم یا اسم خاص خدا شده وگرنه قبل از نزول قران این کلمه بر سر زبانها دائر بوده و عرب جاهلیت آن را می شناختند از جمله دلایلی که دلالت می کند که الله اسم علم برای خداست این است که خدای افعالی که از این اسمها انتزاع می شود توصیف می شود ولی با کلمه الله توصیف نمی شوند مثلاً می گوئیم الله رحمان است رحیم است ولی عکس آن را نمی گوئیم یعنی نمی گوئیم رحمان این صفت را دارد که الله است .

اما دو وصف رحمان و رحیم دو صفت هستند که از ماده رحمت اشتغال یافته اند معنای رحمت صفتی انفعالی است و تاثر خاصی است درونی که قلب هنگام دیدن کسی که فاقد چیزی و یا محتاج به چیزی است که نقص کار خود را تکمیل کند متاثر شده و از حالت پراکندگی به حالت جزم و عزم درآید تا حاجت آن بیچاره را برآورد و نقص او را جبران کند اما این معنا درباره خداوند صادق نیست رحمت در خدای تعالی به معنای تاثر قلبی نیست بلکه باید نواقص امکانی آن را حذف کرد و باقی مانده را که همان اعطا و افاضه و رفع حاجت حاجتمند است به خدا نسبت داد.

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲))

تفسیر آیه دوم سوره حمد:

معنی حمد و فرق آن با مدح

الحمد لله کلمه حمد بطوریکه گفته اند به معنای ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلی است که ثنا شونده با اختیار خود انجام داده ، بخلاف کلمه (مدح) که هم این ثنا را شامل میشود، و هم ثنای بر عمل غیر اختیاری را، مثلاً گفته می شود (من فلانی را در برابر کرامتی که دارد حمد و مدح کردم) ولی در مورد تالوئیک مروارید، و یا بوی خوش یک گل نمی گوئیم آن را حمد کردم بلکه تنها می توانیم بگوئیم (آن را مدح کردم).

حرف (الف و لام) که در اول این کلمه آمده استغراق و عمومیت را می رساند، و ممکن است (لام) جنس باشد، و هر کدام باشد مالش یکی است .

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ
نَسْتَعِينُ (۵)

برای اینکه خدای سبحان می فرماید:

((ذلکم الله ربکم خالق کلشی ۱))، (این است خدای شما که خالق هر چیز است)، و اعلام میدارد که هر موجودیکه مصداق کلمه (چیز) باشد، مخلوق خداست ، و نیز فرموده : (الذی احسن کلشی ۲) خلقه آن خدائیکه هر چه را خلق کرده زیبایش کرده)، و اثبات کرده که هر چیزی که مخلوق است به آن جهت که مخلوق او است و منسوب به او است حسن و زیبا است ، پس حسن و زیبایی دائر مدار خلقت است ، همچنانکه خلقت دائر مدار حسن میباشد، پس هیچ خلقی نیست مگر آنکه به احسان خدا حسن و به اجمال او جمیل است ، و بعکس هیچ حسن و زیبایی نیست مگر آنکه مخلوق او، و منسوب به او است .

بنابراین ، مخلوق خدا به هر وضعی که او را بستاید، به همان مقدار به او و صفاتش احاطه یافته است و او را محدود به حدود آن صفات دانسته ، و به آن تقدیر اندازه گیری کرده ، و حال آنکه خدایتعالی محدود بهیچ حدی نیست ، نه

خودش ، و نه صفات ، و اسمائش ، و نه جمال و کمال افعالش ، پس اگر بخواهیم او را ستایشی صحیح و بی اشکال کرده باشیم ، باید قبلا او را منزّه از تحدید و تقدیر خود کنیم ، و اعلام بداریم که پروردگارا! تو منزّه از آنی که به تحدید و تقدیر فهم ما محدود شوی ، همچنانکه خودش در این باره فرموده : ((ان الله يعلم و انتم لا تعلمون))، (خدا می داند و شما نمی دانید).

پس اینکه در آغاز سوره مورد بحث فرمود: (الحمد لله) تا بآخر، ادب عبودیت را می آموزد، و تعلیم می دهد که بنده او لایق آن نبود که او را حمد گوید، و فعلا که می گوید، به تعلیم و اجازه خود او است ، او دستور داده که بنده اش بگوید.

**(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ (۷))**

[معنی صراط]

* (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) الخ، معنای کلمه (هدایت) از بیانی که در ذیل (صراط) از نظر خواننده می‌گذرد معلوم میشود.

و اما صراط، این کلمه در لغت به معنای طریق و سبیل نزدیک بهمند، و اما از نظر عرف و اصطلاح قرآن کریم، باید بدانیم که خدای تعالی صراط را بوصف استقامت توصیف کرده، و آن گاه بیان کرده که این صراط مستقیم را کسانی می‌پیمایند که خدا بر آنان انعام فرموده.

و صراطی که چنین وصفی و چنین شانی دارد، مورد درخواست عبادت کار، قرار گرفته، و نتیجه و غایت عبادت او واقع شده، و بعبارت دیگر، بنده عبادت کار از خدایش درخواست می‌کند که عبادت خالصش در چنین صراطی قرار گیرد.

[چند مقدمه برای توضیح و تفسیر آیه (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)]

توضیح و تفسیر آیه مورد بحث محتاج بچند مقدمه است مقدمه اول اینکه خدای سبحان در کلام مجیدش برای نوع بشر و بلکه برای تمامی مخلوقات خود راهی معرفی کرده، که از آن راه بسوی پروردگارشان سیر می‌کنند و در خصوص انسان فرموده: ((يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ)، هان ای آدمی، بدرستی که تو بسوی پروردگارت تلاش می‌کنی، و این تلاش تو- چه کفر باشد و چه ایمان- بالآخره بیدار او منتهی میشود). و در باره عموم موجودات فرموده: ((وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ) بازگشت بسوی او است) و نیز فرموده:

((أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ)، آگاه باش که همه امور بسوی او برمی‌گردد) و آیاتی دیگر که بوضوح دلالت دارند بر اینکه تمامی موجودات راهی برای خود دارند، و همه راه‌هایشان بسوی او منتهی میشود.

مقدمه دوم اینکه از کلام خدای تعالی بر می‌آید که سبیل نامبرده یکی نیست، و همه سبیلها و راهها يك جور و دارای يك صفت نیستند، بلکه همه آنها از يك نظر به دو قسم تقسیم میشوند، و آن این آیه شریفه است که فرموده: ((أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؟ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)؟ ای

بنی آدم آیا با تو عهد نکردم که شیطان را نپرستی، که او تو را دشمنی آشکار است؟

[تقسیم دیگری برای راه بسوی خدا]

مقدمه سوم اینکه علاوه بر تقسیم قبلی، که راه خدا را بدو قسم دور و نزدیک تقسیم می‌کرد، تقسیم دیگری است که يك راه را بسوی بلندی، و راهی دیگر را بسوی پستی منتهی میداند،

که می‌رساند دسته سومی هستند که نه راهشان بسوی بالا است، و نه بسوی سقوط، بلکه اصلا راه را گم کرده دچار حیرت شده‌اند، آنها که راهشان بسوی بالا است، کسانی هستند که ایمان به آیات خدا دارند، و از عبادت او استکبار نمی‌کنند، و بعضی دیگر راهشان بسوی پستی منتهی میشود، و آنها کسانی هستند که بایشان غضب شده، و بعضی دیگر اصلا راه را از دست داده و گمراه شده‌اند، و آنان (ضالین) اند، و ای بسا که آیه مورد بحث باین سه طائفه اشاره کند، (الذین انعمت علیهم) طائفه اول، و (مغضوب علیهم) طائفه دوم، و (ضالین) طائفه سوم باشند.

و پر واضح است که صراط مستقیم آن دو طریق دیگر، یعنی طریق (مغضوب علیهم)، و طریق (ضالین) نیست، پس قهرا همان طائفه اول، یعنی مؤمنین خواهد بود که از آیات خدا استکبار نمی‌ورزند. سبیل مؤمنین نیز تقسیمات و درجاتی دارد]

[ضاللت، شرک و ظلم در خارج يك مصداق دارند]

توضیح اینکه اولاً باید دانست که هر ضلالتی شرک است، هم چنان که عکسش نیز چنین است، یعنی هر شرکی ضلالت است، بشهادت آیه ((وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ))، و کسی که کفر را با ایمان عوض کند راه میانه را گم کرده است)، و آیه: ((أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَ أَنْ اِعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا))، و شیطان را نپرستید، که دشمن آشکار شما است، بلکه مرا بپرستید، که این است صراط مستقیم، در حالی که او جمع کثیری از شما را گمراه کرده)، که آیه اولی کفر را ضلالت، و دومی ضلالت را کفر و شرک میدانند، و قرآن شرک را ظلم، و ظلم را شرک میدانند، از شیطان حکایت می‌کند که بعد از همه اضلالهایش، و خیانت‌هایش، در قیامت می‌گوید: ((إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ))، من بآنچه شما می‌کردید، و مرا شریک جرم می‌ساختید، کفر می‌ورزم و بیزارم، برای اینکه ستمگران عذابی دردناک دارند)، و در این کلام خود شرک را ظلم دانسته، و در آیه:

((الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ، وَ هُمْ يُهْتَدُونَ))، کسانی که ایمان آورده، و ایمان خود را آمیخته با ظلم نکردند ایشان امنیت دارند، و راه را یافته‌اند)، ظلم را شرک و نقطه مقابل ایمان شمرده است، چون اهداء و ایمنی از ضلالت و یا عذاب را که اثر ضلالت است مترتب برداشتن صفت ایمان و زایل گشتن صفت ظلم کرده است.

و کوتاه سخن آنکه ضلالت و شرک و ظلم در خارج يك مصداق دارند، و آنجا هم که گفته‌ایم: هر يك از این سه معرف دیگری است، و یا بوسیله دیگری معرفی می‌شود، منظورمان مصداق است، نه مفهوم چون پر واضح است که مفهوم ضلالت غیر ظلم و شرک، و از ظلم غیر از آن دوی دیگر، و از شرک هم باز غیر آن دو تای دیگر است.

حال که این معنی را دانستی معلوم شد: که صراط مستقیم که صراط غیر گمراهان است، صراطی است که بهیچ وجه شرک و ظلم در آن راه ندارد، هم چنان که ضلالتی در آن راه نمی‌یابد، نه‌ضلالت در باطن، و قلب، از قبیل کفر و خاطرات ناشایست، که خدا از آن راضی نیست، و نه در ظاهر اعضاء و ارکان بدن، چون معصیت و یا قصور در اطاعت، که هیچیک از اینها در آن صراط یافت نمی‌شود، و این همانا حق توحید علمی و عملی است، و توحید هم همین دو مرحله را دارد، دیگر شق سومی برایش نیست،

پس معلوم می‌شود اصحاب صراط مستقیم، قدر و منزلت و درجه بلندتری از درجه مؤمنین خالص دارند، حتی مؤمنینی که دلها و اعمالشان از ضلالت و شرک و ظلم بکلی خالص است.

[موارد استعمال صراط و سبیل در قرآن و فرق آن دو]

خدای تعالی در کلام مجیدش مکرر نام صراط و سبیل را برده، و آنها را صراط و سبیل‌های خود خوانده، با این تفاوت که بجز يك صراط مستقیم بخود نسبت نداده، ولی سبیل‌های چندی را بخود نسبت داده، پس معلوم می‌شود: میان خدا و بندگان چند سبیل و يك صراط مستقیم بر قرار است، مثلا در باره سبیل فرموده: ((وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا))، و کسانی که در راه ما جهاد کنند، ما بسوی سبیل‌های خود هدایتشان می‌کنیم)، ولی هر جا صحبت از صراط مستقیم به میان آمده، آن را یکی دانسته است، از طرف دیگر جز در آیه مورد بحث که صراط مستقیم را به بعضی از بندگان نسبت داده، در هیچ مورد صراط مستقیم را بکسی از خلائق نسبت نداده، بخلاف سبیل، که آن را در چند جا بچند طائفه از خلقش نسبت داده، يك جا آن را بر سول خدا ص نسبت داده، و فرموده: ((قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي،

أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ، بگو این سبیل من است، که مردم را با بصیرت بسوی خدا دعوت کنم)، جای دیگر آن را به توبه‌کاران نسبت داده، و فرموده:

((سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ)، راه آن کس که بدرگاه من رجوع کند)، و در سوره نساء آیه (۱۱۵) آن را به مؤمنین نسبت داده، و فرموده: (سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ).

از اینجا معلوم میشود که سبیل غیر از صراط مستقیم است، چون سبیل متعدد است، و باختلاف احوال رهروان راه عبادت مختلف میشود، بخلاف صراط مستقیم، که یکی است، که در مثل بزرگراهی است که همه راههای فرعی بدان منتهی میشود، هم چنان که آیه: ((قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ، سُبُلَ السَّلَامِ، وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)، از ناحیه خدا بسوی شما نوری و کتابی روشن آمد، که خدا بوسیله آن هر کس که در پی خوشنودی او باشد به سبیل‌های سلامت راهنمایی نموده و باذن خود از ظلمت‌ها بسوی نور بیرون می‌کند،

از آیه شریفه: ((وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ)، بیشترشان بخدا ایمان نمی‌آورند، مگر توأم با شرك)، برمی‌آید که يك مرحله از شرك (که همان ضلالت باشد)، با ایمان (که عبارت است از یکی از سبیل‌ها) جمع میشود، و این خود فرق دیگری میان سبیل و صراط است، که سبیل با شرك جمع میشود، ولی صراط مستقیم با ضلالت و شرك جمع نمیشود، هم چنان که در آیات مورد بحث هم در معرفی صراط مستقیم فرمود (وَ لَا الضَّالِّينَ).

**[معنی صراط مستقیم با نتیجه‌گیری از مقدمات ذکر شده و با توجه به معنی
کلمه مستقیم]**

حال که این هفت مقدمه روشن گردید، معلوم شد که صراط مستقیم راهی است بسوی خدا، که هر راه دیگری که خلاق بسوی خدا دارند، شعبه‌ای از آنست، و هر طریقی که آدمی را بسوی خدا رهنمایی می‌کند، بهره‌ای از صراط مستقیم را دارا است، باین معنا که هر راهی و طریقه‌ای که فرض شود، بان مقدار آدمی را بسوی خدا و حق رهنمایی می‌کند، که خودش از صراط مستقیم دارا و متضمن باشد، اگر آن راه بمقدار اندکی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهرو خود را کمتر بسوی خدا می‌کشاند، و اگر بیشتر داشته باشد، بیشتر می‌کشاند، و اما خود صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی رهرو خود را بسوی خدا هدایت می‌کند، و می‌رساند، و بهمین جهت خدای تعالی نام آن را صراط مستقیم نهاد، چون کلمه صراط بمعنای راه روشن است، زیرا از ماده (ص ر ط) گرفته شده، که بمعنای بلعیدن است، و راه روشن کانه رهرو خود را بلعیده، و در مجرای گلوی خویش فرو برده، که دیگر نمی‌تواند این سو و آن سو منحرف شود، و نیز نمی‌گذارد که از شکمش بیرون شود.

و کلمه (مستقیم) هم بمعنای هر چیزی است که بخواهد روی پای خود بایستد، و بتواند بدون اینکه بچیزی تکیه کند بر کنترل و تعادل خود و متعلقات خود مسلط باشد، مانند انسان ایستاده‌ای که بر امور خود مسلط است، در نتیجه برگشت معنای مستقیم بچیزی است که وضعش تغییر و تخلف پذیر نباشد، حال که معنای صراط آن شد، و معنای مستقیم این، پس صراط مستقیم عبارت میشود از صراطی که در هدایت مردم و رساندنشان بسوی غایت و مقصدشان، تخلف نکند، و صد در صد این اثر خود را به بخشد، هم چنان که خدای تعالی در آیه شریفه: ((فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ، فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ))، و اما آنهایی که به خدا ایمان آورده و از او خواستند تا حفظشان کند، بزودی خدایشان داخل رحمت خاصی از رحمت‌های خود نموده، و بسوی خویش هدایت می‌کند، هدایتی که همان صراط مستقیم است)، آن راهی را که هرگز در

هدایت رهرو خود تخلف ننموده، و دائماً بر حال خود باقی است، **صراط** مستقیم
نامیده.

سوره البقرة (۲): آیات ۱ تا ۵] **صفحه دوم**

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

(الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ((۴))

(أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ((۵))

سوره بقره در مدینه نازل شده و از پیامبر اکرم نقل شده که فرمودند هر کس
سوره بقره را بخواند درود و رحمت خدا شامل حالش خواهد شد و مانند مرزبانی
که یک سال تمام با بیم و هراس به پاسداری از مرزهای قلمرو اسلام مشغول بوده
است پاداش داده خواهد شد آنگاه حضرت علی فرمودند مسلمانان را به تعلم سوره
بقره توصیه کن همانا فراگرفتن آن موجب برکت و ترکش موجب پشیمانی است و
از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند هر کس سوره بقره و آل
عمران را بخواند روز قیامت در حالی وارد محشر خواهد شد که آن دو سوره
همچون دوپاره ابر بالای سرش سایه افکنده اند.

بیان آیات

از آنجائیکه این سوره بتدریج ، و بطور متفرق نازل شده ، نمی توان غرض واحدی که مورد نظر همه آیاتش باشد در آن یافت ، تنها می توان گفت : که قسمت عمده آن از یک غرض واحد و چشم گیر خبر می دهد، و آن عبارتست از بیان این حقیقت که عبادت حقیقی خدای سبحان باین است که بنده او بتمامی کتابهاییکه او بمنظور هدایت وی و بوسیله انبیائش نازل کرده ، ایمان داشته باشد، و میان این وحی و آن وحی ، این کتاب و آن کتاب ، این رسول و آن رسول ، فرقی نگذارد.

در این سوره علاوه بر بیان حقیقت نامبرده ، کفار و منافقین ، تخطئه ، و اهل کتاب ملامت شده اند، که چرا میانه ادیان آسمانی و رسولان الهی فرق گذاشتند؟ و در هر فرازی بمناسبت عده ای از احکام از قبیل برگشتن قبله از بیت المقدس بسوی کعبه ، و احکام حج ، وارث ، و روزه ، و غیر آن را بیان نموده ، بفرازی دیگر پرداخته است .

و در این آیات نوزده گانه که حال مؤمنین و کفار و منافقین را بیان می کند، از اوصاف معرف تقوی ، تنها پنج صفت را ذکر می کند، و آن عبارتست از ایمان بغيب ، و اقامه نماز، و انفاق از آنچه خدای سبحان روزی کرده ، و ایمان بانچه بر انبیاء خود نازل فرموده ، و بتحصیل یقین بآخرت ، و دارندگان این پنج صفت را باین خصوصیت توصیف کرده : که چنین کسانی بر طریق هدایت الهی و دارای آن هستند.

متقین دارای دو هدایتند همچنانکه کفار و منافقین در دو ضلالت می باشند
هدایت اول متقین از سلامت فطرت و هدایت دوم از ناحیه قرآن و فرع بر هدایت اول است

و کوتاه سخن آنکه : متقین میان دو هدایت واقعد، همچنانکه کفار و منافقین میانه دو ضلالت قرار گرفته اند، و هر سه طبقه از دو خصیصه خود، یکی را یعنی اولی را خودشان داشته اند، و دومی را خداوند بعنوان جزا بر اولیشان اضافه کرده است .

[معنی ایمان]

(یؤمنون): ایمان، عبارتست از جایگیر شدن اعتقاد در قلب، و این کلمه از ماده (ء-م-ن) اشتقاق یافته، کانه شخص با ایمان، بکسی که بدرستی و راستی و پاکی وی اعتقاد

پیدا کرده، امنیت می‌دهد، یعنی آن چنان دل گرمی و اطمینان می‌دهد که هرگز در اعتقاد خودش دچار شك و تردید نمی‌شود، چون آفت اعتقاد و ضد آن شك و تردید است.

[اشاره به مراتب ایمان]

و ایمان همانطور که قبلا هم گفتیم، معنایی است دارای مراتبی بسیار چون اذعان و اعتقاد، گاهی بخود چیزی پیدا میشود و تنها اثر وجود آن چیز بر آن اعتقاد مترتب میشود، و گاهی از این شدیدتر است، بطوری که به پاره‌ای لوازم آن نیز متعلق می‌گردد و گاهی از این نیز شدیدتر میشود، و به همه لوازم آن متعلق میشود، و از همین جا نتیجه می‌گیریم: که مؤمنین هم در اعتقادشان بغیب، و

بخدای حاضر و ناظر، و بروز جزای او، در يك طبقه نیستند، بلکه طبقات مختلفی دارند.

[معنی غیب و ایمان به غیب]

(بالغیب): کلمه غیب بر خلاف شهادت، عبارتست از چیزی که در تحت حس و درك آدمی قرار ندارد، و آن عبارتست از خدای سبحان، و آیات کبرای او، که همه از حواس ما غایبند، و یکی از آنها وحی است، که در جمله (وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ) الخ، به آن اشاره فرموده. پس مراد از ایمان به غیب در مقابل ایمان بوحی، و ایمان بآخرت، عبارتست از ایمان بخدای تعالی، و در نتیجه در این چند آیه به ایمان به همه اصول سه‌گانه دین اشاره شده است، و قرآن کریم همواره اصرار و تاکید دارد در اینکه بندگان خدا نظر خود را منحصر در محسوسات و مادیات نکنند، و ایشان را تحریک می‌کند به اینکه: از عقل سلیم و لب خالص پیروی کنند.

[وجه تعبیر به ایقان در (وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ)]

* (وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) الخ، قبلا اعتقاد راسخ به توحید و نبوت را به کلمه ایمان تعبیر آورد، و در این جمله اعتقاد راسخ بخصوص به آخرت را به ایقان تعبیر کرده، و این بدان جهت است که بلازمه یقین، که عبارتست از فراموش نکردن آخرت، نیز اشاره کرده باشد، چون بسیار میشود انسان نسبت بچیزی ایمان دارد و هیچ شکی در آن ندارد، اما پاره‌ای از لوازم آن را فراموش می‌کند، و در نتیجه عملی منافی با ایمانش انجام میدهد، بخلاف یقین که دیگر با فراموشی نمیسازد، و ممکن نیست انسان، عالم و مؤمن بروز حساب باشد، و همواره آن روز را در

خاطر داشته و بیاد آن باشد، بیاد روزی باشد که در آن روز بحساب كوچك و بزرگ اعمالش می‌رسند، و در عین حال پاره‌ای گناهان را مرتکب شود، چنین کسی نه تنها مرتکب گناه نمیشود، بلکه از ترس، بقرق‌گاه‌های خدا نزدیک هم نمی‌گردد.

* (أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ) الخ، هدایت همه‌اش از خدای سبحان است، و هیچ قسمی از آن بهیچ کس نسبت داده نمیشود، مگر بطریق مجاز گویی، که بحث مفصلش انشاء الله بزودی خواهد آمد.

در جمله مورد بحث، مؤمنین را بهدایت توصیف کرده، و در موردی دیگر هدایت را اینطور تعریف کرده که: ((فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ))، یعنی کسی را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را گشاده می‌سازد) و گشادگی سینه، بمعنای وسعت ان است، وسعتی که هر تنگی و تنگ نظری و بخل را از آن دور می‌سازد، و چون در جای دیگر فرموده: ((وَمَنْ يُوقْ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ))، کسی که او را از بخل درونی حفظ کرده باشند چنین کسانی از رستگارانند)، لذا می‌بینیم در آخر آیه مورد بحث هم نامی از رستگاری برده، می‌فرماید (أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

صفحه سوم

سوره البقرة (۲): آیات ۶ تا ۷]

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷))

بیان

* (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) الخ، اینان کسانی هستند که کفر در دلهایشان ریشه کرده، و انکار حق در قلوبشان جای‌گیر گشته، بدلیل اینکه در وصف حالشان می‌فرماید: انذار کردنت و نکردنت بر ایشان یکسان است، معلوم است کسی که کفر و جحودش سطحی است، در اثر انذار و اندرز دست از کفر و جحودش بر میدارد، و کسی که انذار و عدم آن بحالش یکسان است، معلوم است که کفر و جحود در دلش ریشه‌دار گشته.

[مراد از الذین کفروا کدام دسته از کفارند؟]

و اما اینکه منظور از این کفار کدام دسته از کفارند؟ احتمال می‌رود منظور، صنادید و سردمداران مشرکین قریش و بزرگان مکه باشند، آنهایی که در امر دین عناد و لجابت بخرج داده، و

در دشمنی با دین خدا از هیچ کوشش و کارشکنی کوتاهی نکردند، تا آنجا که خدای تعالی در جنگ بدر و سایر غزوات تا آخرین نفرشان را هلاک کرد.

مؤید این احتمال تعبیر (یکسان است چه ایشان را انذار بکنی و چه نکنی) است، چون اگر بخواهیم مورد گفتگوی در این جمله را همه طبقات کفار بدانیم، ملتنرم باین شده‌ایم که باب هدایت بکلی مسدود است، و اصلاً آمدن پیامبر اسلام سودی بحال هیچ کافری ندارد، و حال آنکه قرآن کریم بی‌بناگ بلند بر خلاف این گواهی میدهد.

* (حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، وَ عَلَى سَمْعِهِمْ) در این جمله سیاق تغییر یافته، یعنی در اول، مهر بر دلها زدن را بخودش نسبت داده، ولی پرده بر گوش و چشم داشتن را بخود کفار نسبت داده، و فرموده:

خدا مهر بر دلهاشان زده، و بر گوشها و چشمهایشان پرده است، و این اختلاف در تعبیر می‌فهماند که يك مرتبه از كفر از ناحیه خودشان بوده، و آن این مقدار بوده که زیر بار حق نمی‌رفته‌اند، و يك مرتبه شدیدتری را خدا بعنوان مجازات بر دلهاشان افکنده، پس اعمال آنان در وسط دو حجاب قرار دارد، یکی حجاب خودشان، و یکی حجاب خدا، و بزودی پاره‌ای مطالب دیگر در باره این فراز در ذیل آیه: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا)، خواهد آمد انشاء الله تعالی.

این را هم ناگفته نگذاریم که كفر، مانند ایمان صفتی است که قابل شدت و ضعف است، و مراتبی مختلف، و آثاری متفاوت دارد، همانطور که ایمان اینطور است.

[سوره البقرة (۲): آیات ۸ تا ۲۰]

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲)

(وَ إِذِ قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا
أِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (١٣) وَ إِذِ لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا
آمَنَّا وَ إِذِ خَلُّوا إِلَى شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ
مُسْتَهْزِؤُنَ (١٤) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ (١٥) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَت
تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (١٦)

صفحه چهارم

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ ((١٧))

(صَمُّكُمْ بكم عَمِي فَهُمْ لَّا يَرْجِعُونَ (١٨) أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ
ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ
حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (١٩) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ
أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شَاءَ
اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ((٢٠))

* (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ) تا آیه بیستم. کلمه خدعه بمعنای نوعی نیرنگ است، و شیطان بمعنای موجودی سراپا شر است، و بهمین جهت ابلیس را شیطان نامیده‌اند.

در این آیات وضع منافقین را بیان می‌کند، که انشاء الله گفتار مفصل ما در باره آنان در سوره منافقین و مواردی دیگر خواهد آمد.

{دو مثل در شرح وضع و حال منافقین}

در آیه (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا) الخ، با آوردن مثلی، وضع منافقین را مجسم ساخته، می‌فرماید منافقین مثل کسی میمانند که در ظلّمتی کور قرار گرفته، بطوری که خیر را از شر، و راه را از چاه و نافع را از مضر، تشخیص نمیدهد، و برای بر طرف شدن آن ظلّمت، دست باسباب روشنی می‌زند، یا آتشی روشن کند، که با آن اطراف خود را به بیند، یا وسیله‌ای دیگر و چون آتش روشن میکند و پیرامونش روشن میشود خدا بوسیله‌ای از وسائل که دارد یا باد، یا باران، یا امثال آن، آتشش را خاموش کند، و دو باره بهمان ظلّمت گرفتار شود، و بلکه این بار میان دو ظلّمت قرار گیرد، یکی ظلّمت تاریکی، و یکی هم ظلّمت حیرت، و بی اثر شدن اسباب.

این حال منافقین است، که بظاهر دم از ایمان می‌زنند، و از بعضی فوائد دین برخوردار میشوند، چون خود را مؤمن قلمداد کرده‌اند، از مؤمنین ارث می‌برند، و با آنان ازدواج می‌کنند، و از این قبیل منافع برخوردار میشوند، اما همین که مرگشان یعنی آن موقعی که هنگام برخورداری از تمامی آثار ایمان است فرا

می‌رسد، خدای تعالی نور خود را از ایشان می‌گیرد، و آنچه بعنوان دین انجام داده‌اند، تا با اجتماع بقبولانند که، مسلمانیم، باطل نموده، در ظلمت قرارشان میدهد که هیچ چیز را درك نکنند، و در میان دو ظلمت قرار می‌گیرند، یکی ظلمت اصلیشان، و یکی ظلمتی که اعمالشان ببار آورده.؟

(أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ) الخ، کلمه (صیب)، بمعنای باران پر پشت است، و معنای کلمه (برق) معروف است، و کلمه (رعد) بمعنای صدایی است که از ابر وقتی برق می‌زند برمی‌خیزد، و کلمه صاعقه عبارتست از تکه‌ای برق آسمان، که بزمین می‌افتد.

این آیه مثل دومی است که خداوند حال منافقین را با آن مجسم می‌کند، که اظهار ایمان میکنند، ولی در دل کافرند، باین بیان که ایشان بکسی میمانند، که دچار رگبار توأم با ظلمت شده است، ظلمتی که پیش پایش را نمی‌بیند، و هیچ چیز را از دیگر چیزها تمیز نمیدهد، ناگزیر شدت رگبار او را وادار بفرار میکند، ولی تاریکی نمیگذارد قدم از قدم بردارد، از سوی دیگر رعد و صاعقه هول انگیز هم از هر سو دچار وحشتش کرده، قرارگاهی نمی‌یابد، جز اینکه از برق آسمان استفاده کند، اما برق آسمان هم يك لحظه است، دوام و بقاء ندارد، همین که يك قدم برداشت برق خاموش گشته، دو باره در تاریکی فرو می‌رود.

این حال و روز منافق است، که ایمان را دوست نمیدارد، اما از روی ناچاری بدان تظاهر می‌کند، چون اگر نکند باصطلاح نانش آجر میشود، ولی چون دلش با زبانش یکسان نیست، و دلش بنور ایمان روشن نگشته، لذا راه زندگیش آن طور که باید روشن نمیباشد،

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۱ تا ۲۵]

(يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ (٢١) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ
أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٢٢) وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ (٢٣) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا
النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (٢٤)

صفحه پنجم

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا
مِنْ قَبْلُ وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ((٢٥))

* (يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ) الخ، بعد از آنکه خدای سبحان حال
فرقه‌های سه گانه، یعنی متقین، و کفار، و منافقین را بیان نموده فرموده: متقین بر
هدایتی از پروردگار خویشند، و قرآن مایه هدایت آنان است، و با آنان کار دارد،
و کفار، مهر بر دلشان زده شده، و بر گوش و چشمشان پرده است، و منافقین خود

بیمار دلند، و خدا هم بعنوان مجازات، بیماری دلهاشان را بیشتر می‌کند، بطوری که کر و لال و کور شوند، (و این بیانات در طول نوزده آیه آمده).

اینک در آیه مورد بحث این نتیجه را گرفته، که مردم را بسوی بندگی خود دعوت کند، تا به متقین ملحق شوند، و دنبال کفار و منافقین را نگیرند، و این مطالب را در طول پنج آیه مورد بحث آورده، و این سیاق می‌رساند که جمله (لعلکم تتقون)، متعلق بجمله (اعبدوا ربکم) است، نه بجمله (خلقکم)، هر چند که بانهم برگردد صحیح است.

* (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) الخ، کلمه (انداد) جمع (ند) بر وزن مثل، و نیز بمعنای آنست، و اینکه جمله: (و انتم تعلمون) را مقید بقید خاصی نکرد، و نیز آن را بصورت جمله حالیه از جمله: (فلا تجعلوا) آورد، شدت تاکید در نهی را می‌رساند، و می‌فهماند: که آدمی علمش بهر مقدار هم که باشد، جائز نیست برای خدا مثل و مانندی قائل شود، در حالی که خدای سبحان او را و نیاکان او را آفریده، و نظام کون را طوری قرار داده که رزق و بقاء او را تامین کند.

* (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ) امر در (فاتوا، پس بیاورید)، امر تعجیزی است، تا بهمه بفهماند: که قرآن معجزه است، و هیچ بشری نمی‌تواند نظیرش را بیاورد، و اینکه این کتاب از ناحیه خدا نازل شده، و در آن هیچ شکی نیست، معجزه است که تا زمین و زمان باقی است، آن نیز باعجاز خود باقی است،

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۶ تا ۲۷]

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ
 آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا
 أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا
 الْفَاسِقِينَ (٢٦) الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا
 أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ
 الْخَاسِرُونَ (٢٧)

بیان

* (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ) الخ، کلمه (بعوضه) بمعنای پشه است، که یکی از
 حشرات معروف و از کوچکترین حیواناتی است که بچشم دیده میشوند، و این آیه
 و آیه بعدیش نظیر آیه سوره رعدند، که می‌فرماید: ((أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ
 رَبِّكَ الْحَقُّ، كَمَنْ هُوَ أَعْمَى؟ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا
 يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ)، آیا کسی که علم دارد به
 اینکه آنچه از ناحیه پروردگارت بتو نازل شده حق است، مثل کسی است که کور
 است؟ نه، ولی این تفاوت را متوجه نیستند، مگر آنها که دارای عقلمند همانهایی که
 بعهد خدا وفا نموده، آن پیمان را نمی‌شکنند و آنهایی که پیوندهایی را که خدا
 دستور پیوستنش را داده پیوسته میدارند) الخ.

[پاره‌ای از احوال و اوصاف دو طائفه هدایت شدگان و گمراهان]

این را نیز باید دانست که هدایت و اضلال دو کلمه جامعه هستند که تمامی انواع
 کرامت و خذلانی که از سوی خدا بسوی بندگان سعید و شقی می‌رسد شامل
 میشود، آری خدا در قرآن کریم بیان کرده که برای بندگان نیک بخت خود

کرامتهایی دارد، و در کلام مجیدش آنها را بر شمرده می‌فرماید: (ایشان را بحیاتی طیب زنده می‌کند)، و (ایشان را بروح ایمان تایید می‌کند)، و (از ظلمت‌ها به سوی نور بیرونشان می‌آورد)، و (برای آنان نوری درست می‌کند که با آن نور راه زندگی را طی می‌کنند)، و (او ولی و سرپرست ایشان است)، و (ایشان نه خوفی دارند، و نه دچار اندوه می‌گردند) و (او همواره با ایشان است)، (اگر او را بخوانند دعایشان را مستجاب می‌کند)، و (چون بیدار او بیفتند او نیز بیدار ایشان خواهد بود)، و (فرشتگان همواره به بشارت و سلام بر آنان نازل میشوند)، و از این قبیل کرامت‌هایی دیگر.

و برای بندگان شقی و بدبخت خود نیز خذلانها دارد، که در قرآن عزیزش آنها را بر شمرده، می‌فرماید: (ایشان را گمراه می‌کند)، (و از نور بسوی ظلمت‌ها بیرون می‌برد)، (و بر دل‌هایشان مهر می‌زند)، (و بر گوش و چشمشان پرده می‌افکند)، (و رویشان را بعقب بر می‌گرداند)، (و بر گردن‌هایشان غلها می‌افکند)، (غل‌هایشان را طوری بگردن می‌اندازد که دیگر نمیتوانند رو بدین سو و آن سو کنند)، (از پیش رو و از پشت سرشان سدی و راه‌بندی می‌گذارد، تا راه پس و پیش نداشته باشند)، (شیطانها را قرین و دمساز آنان می‌کند)، (تا گمراهشان کنند، بطوری که از گمراهیشان خرسند باشند، و به پندارند که راه همان است که ایشان دارند)، (و شیطانها کارهای زشت و بی‌ثمر آنان را در نظرشان زینت میدهند)، (و شیطانها سرپرست ایشان می‌گردند)، (خداوند ایشان را از طریقی که خودشان هم نفهمند استدراج می‌کند، یعنی سر گرم لذت و زینت‌های ظاهری دنیایشان می‌سازد، تا از اصلاح خود غافل بمانند)، (و بهمین منظور ایشان را مهلت میدهد که کید خدا بس متین است) (و با ایشان نیرنگ می‌کند)، (آنان را بادامه طغیان وا میدارد، تا بکلی سرگردان شوند).

[معنی فسق]

* (إِلَّا الْفَاسِقِينَ) کلمه (فسق) بطوری که گفته‌اند، از الفاظی است که قبل از آمدن قرآن معنای امروز آن را نداشت، و در این معنا استعمال نمیشد، و این قرآن کریم است که کلمه نامبرده را در معنای معروفش استعمال کرد، و آن را از معنای اصلیش که بمعنای بیرون شدن از پوست است گرفته، چون وقتی میگویند: (فسقت التمرة) معنایش این است که خرما از پوستش بیرون آمد، و بهمین جهت خود قرآن نیز کلمه: فاسقین را تفسیر کرد به (الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ)، کسانی که می‌شکنند عهد خدا را بعد از میثاق آن، و معلوم است که نقض عهد وقتی تصور دارد که قبلاً بسته و محکم شده باشد، پس نقض عهد نیز نوعی بیرون شدن از پوست است.

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۸ تا ۲۹]

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

بیان

در این آیات برای بار دوم باغاز کلام برگشته، چون خدای تعالی بعد از آنکه در اول سوره بیاناتی کرد با آیه: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ) تا چند آیه آن بیان را بطور خلاصه توضیح داد، و در

این آیات همان را بطور تفصیل توضیح میدهد، که ابتداء این تفصیل جمله (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ) است، و آخر آن دوازده آیه بعد است..

[مراد از دو مرگ و دو حیات]

* (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا؟) الخ، این آیه از نظر سیاق نزدیک به آیه: ((قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ، وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ، فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا، فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ؟) پروردگارا دو نوبت ما را میراندی، و دو بار زنده کردی، پس اینک بگناهان خود اعتراف می‌کنیم، پس آیا هیچ راهی بسوی برون شدن هست؟)، میباشد، و این از همان آیاتی است که با آنها بر وجود عالمی میانه عالم دنیا و عالم قیامت، بنام برزخ، استدلال میشود، برای اینکه در این آیات، دو بار مرگ برای انسانها بیان شده، و اگر یکی از آن دو همان مرگی باشد که آدمی را از دنیا بیرون می‌کند، چاره‌ای جز این نیست که يك اماته دیگر را بعد از این مرگ تصویر کنیم، و آن وقتی است که يك زندگی دیگر، میانه دو مرگ یعنی مردن در دنیا برای بیرون شدن از آن، و مردن برای ورود بآخرت، يك زندگی دیگر فرض کنیم و آن همان زندگی برزخی است.

* (وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا) این جمله حقیقت انسان را از جهت وجود بیان می‌کند، و می‌فرماید وجود انسان وجودی است متحول، که در مسیر خود از نقطه نقص بسوی کمال می‌رود، و دائماً و تدریجا در تغیر و تحول است، و خلاصه راه تکامل را مرحله بمرحله طی می‌کند، قبل از اینکه پا بعرصه دنیا بگذارد مرده بود، (چون جزو کره زمین بود)، آن گاه باحیاء خدا حیاة یافت، و سپس هم چنان بامیراندن خدا و احیاء او تحول می‌یافت.

و این را در جایی دیگر چنین بیان کرده: ((وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ، ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ)، آغاز کرد خلقت انسان را از گل، سپس نسل او را از چکیده‌ای از آبی بی مقدار کرد، و سپس او را انسان تمام عیار نموده، از روح خود در او بدمید) و نیز در جای دیگر فرموده: ((ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)، سپس او را خلقتی دیگر کرد، پس مبارك است خدا که بهترین خالق است)، و نیز فرموده: ((وَقَالُوا: أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ، أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ، قُلْ: يَتَوَفَّاكُم مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ الَّتِي وَكَّلَ بِكُمْ)، منکرین معاد از تعجب پرسیدند: آیا بعد از آنکه خاک شدیم، و در زمین گم گشتیم، دو باره خلقتی جدید بخود می‌گیریم؟ و اینان هیچ دلیلی بر گفتار خود ندارند، و منشا این استبعادشان تنها اینست که منکر لقاء پروردگار خویشند، بگو شما در زمین گم نمیشوید، بلکه آن فرشته که موکل بر شما است شما را بدون کم و کاست تحویل می‌گیرد)، و نیز فرموده: ((مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ، وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ، وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى)، ما شما را از زمین درست کردیم، و دوباره‌تان بزمین بر می‌گردانیم، و آن گاه باری دیگر از زمین بیرون‌تان می‌آوریم).

و کوتاه سخن آنکه: انسان برای هر غرضی که دارد از هر چیزی استفاده می‌کند، و آن را بخدمت خود می‌گیرد، و لایزال گذشت زمان هم این موجود عجیب را در تکثیر تصرفات، و عمیق‌تر ساختن نظریه‌هایش تابید می‌کند، تا آنکه خداوند با کلمات خود حق را محقق سازد، و صدق کلام عزیزش را که فرمود: ((وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ)، برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مسخر کرد، در حالی که همه‌اش از اوست)، نشان دهد، و همچنین صدق آن گفتار دیگرش را، که فرمود: ((ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ)، سپس باسماں پیرداخت)، چون با در نظر گرفتن اینکه این کلام در مقام امتنان است، از آن بر می‌آید که استواء خدا بر آسماں نیز برای انسان بوده، و اگر آن را هفت

آسمان قرار داد، نیز بخاطر این موجود در دانه بوده است، (در اینجا خواننده عزیز را سفارش می‌کنم در این باره بیشتر دقت بفرماید).

[دو طریق سعادت و شقاوت در مسیر رجعت بسوی خدا]

این از جهت آغاز خلقت بشر و پیدایشش در نشئه دنیا، و اما از جهت عود و برگشتش بسوی خدا، قرآن کریم صراط آدمی را منشعب بدو طریق میداند، طریق سعادت، و طریق شقاوت، و طریق سعادت را نزدیکترین طریق، (یعنی خط مستقیم) دانسته، که برفیع‌المرتب منتهی میشود، و این طریق لا یزال انسان را بسوی بلندی و رفعت بالا می‌برد تا وی را به پروردگارش برساند، بخلاف طریق شقاوت، که آن را راهی دور، و منتهی باسفل سافلین، (پست‌ترین پستیها) معرفی می‌کند، تا آنکه به رب العالمین منتهی شود، و خدا در ما و رای صاحبان این طریق ناظر و محیط بر آنان است، که بیان این معنا در ذیل جمله (اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) در سوره فاتحه گذشت.